

دیدگاه‌هایی از توسعه

دکتر غلامرضا لطیفی

مقدمه:

- دیدگاه رادیکال که شامل نظرات یل باران و مکتب وابستگی است.

- دیدگاه اصلاح طلب که شامل نظرات دنیس کولت و آر - پی میسرا می‌باشد.

که البته اخیراً نظرات آمارتیاسن نیز که تأکید بر پایه‌ی آزادی برای توسعه دارد، قابل توجه است. امید است که این نوشتار به شناخت ادبیات توسعه در کشور کمک نماید. در ضمن در ایران تلاش‌های زیادی به وسیله‌ی «حسین عظیمی» برای مفهوم‌سازی توسعه به انجام رسیده است.

بررسی اجمالی برخی مفاهیم و مدل‌های توسعه‌ی اقتصادی

توسعه‌ی اقتصادی شاید یکی از موضوعاتی باشد که بیشتر از هر مطلب اقتصادی در دهه‌های اخیر راجع به آن کتاب نوشته شده و مورد بحث قرار گرفته است. مع هذا هنوز برداشت از توسعه‌ی اقتصادی، برخورد با آن و نتیجه‌گیری از آن نزد اقتصاددانان و همکاران آنها متفاوت بوده و دیدگاه‌های گوناگون نسبت به این موضوع بحث‌انگیز وجود داشته است. دیدگاه‌های مربوط به توسعه گرچه در بعضی زمینه‌ها و برخی نکات افتراق دارند، در بسیاری از زمینه‌ها نیز متشابه می‌باشند. به همین دلیل طبقه‌بندی نظرات مربوط به توسعه کار مشکلی است. هر طبقه‌بندی دارای اشکالات و امتیازات مختلف است. به هر حال برای آسان کردن کار و فهم بهتر نسبت به نظرات مربوط به توسعه به طور

توسعه مفهومی چندوجهی است و به زبان ساده گذار جامعه از مرحله‌ای به مرحله‌ای بالاتر را شامل می‌شود. در فرآیند توسعه برخورداری آحاد جامعه از حقوق برابر (حقوق شهروندی) و آزادی، از پیش‌شرط‌های آن به حساب می‌آید.

در جامعه‌ی ایران در اثبات رشد و توسعه دو دیدگاه غالب مطرح نظر بوده است:

الف- توسعه‌ی درون‌زا

به مجموعه نهادها و سازمان‌هایی اطلاق می‌شود که از بطن جامعه و لایه‌های زیرین و نهادهای آن آغاز می‌شود و کم‌کم و با بستر سازی به لایه‌های بالاتر رسوخ می‌کند و به تدریج تغییرات مورد نظر را به وجود می‌آورد.

ب- توسعه‌ی برون‌زا

توسعه‌ای است که از بالا به پائین است و به دنبال شرایطی است که مؤلفه‌های توسعه را از جوامع صنعتی و پیشرو اخذ نموده و به کشورهای در حال توسعه تزریق نماید.

و در کنار این دو دیدگاه، نظرات مختلفی شکل گرفته است که در قالب سه دیدگاه عمده قابل شناسایی است:

- دیدگاه محافظه کار که شامل نظرات کلاسیک‌ها، نئوکلاسیک‌ها، و نیز مدل‌های توسعه‌ی لوئیس، رستوف و مدل‌های رشد و اقتصادهای توسعه نیافته را شامل می‌شود.

می‌گیرند. اینان غالباً اقتصاددانان کشورهای صنعتی پیشرفته هستند، اما در قرن بیستم و به خصوص پس از جنگ جهانی دوم خود را با مسئله‌ی توسعه‌ی کشورهای عقب مانده مشغول داشته‌اند و مدل‌ها و استراتژی‌های توسعه‌ی فراوانی برای آن‌ها آفریده‌اند. شماری چند از توسعه‌شناسان دیدگاه اول عبارتند از: آرتور لویی، راکنارنکس، راستوف، پل روزنشتاین - رودن، کولین کلارک، مایکل بوکانان، سیمون کوزنتس، هنری بروتون و....

به نظر این گروه اساس توسعه، رشد اقتصادی است و مقصد وضع فعلی کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی است.

به طور کلی عمده‌ی آنچه این دیدگاه به عنوان مشخصات کشورهای توسعه‌نیافته می‌شناسد، به قرار زیر است:

در کشورهای توسعه‌نیافته به طور طبیعی قسمت عمده‌ی جمعیت در مناطق روستائی زندگی می‌کنند. درصد قابل ملاحظه‌ای از درآمد مردم کشور صرف تهیه‌ی غذا و مواد غذایی می‌شود. درآمدهای کم نشانگر بازار کوچک و محدود و بالتبع درجه‌ی پائینی از تخصص است. در این کشورها سرمایه کمیاب، تولید سرانه پائین و بهره‌دهی کار ناچیز است. شبکه‌های تأسیسات زیربنائی محدود و تفاوت بین شهر و روستا چشمگیر است. متوسط عمر مردم پائین و آموزش و بهداشت و درمان نارسا و بی‌سوادى فراوان است. نهادهای اقتصادی و اجتماعی محدود و تکامل نیافته‌اند و تکنولوژی معمولاً قدیمی و سنتی است. نرخ زادوولد و نرخ مرگ‌ومیر نسبت به کشورهای پیشرفته در سطح بالاتری قرار دارد و معمولاً رشد جمعیت در این کشورها سریع‌تر از حد مورد نیاز است. هر کدام از موارد پیش گفته می‌تواند به نوبه‌ی خود علت دیگری یا منتج از دیگری باشد. این عوامل دور بسته و باطلی را به وجود می‌آورند که نتیجه‌ی آن یک وضعیت دائمی توسعه‌نیافتگی است. به نظر اقتصاددانان دیدگاه اول این دور بسته باید به طریقی گشوده شود.

نظرات کلاسیک‌ها درباره‌ی توسعه به طور خلاصه به قرار زیر است:

افزایش بهره‌دهی کار و انعکاس و تأثیر آن بر توزیع و استفاده از محصول اجتماعی هسته‌ی اصلی تئوری توسعه در مدل کلاسیک است. اگر بهره‌دهی اجتماعی به معنی کل محصول بر حسب واحد زمان لازم نیروی کار جامعه باشد، تئوری توسعه اساساً یک تئوری

کلی می‌توان سه دیدگاه عمده را برجسته کرد. گرچه این طبقه‌بندی یک تقسیم‌بندی جامع و مانع نیست و نمی‌توان گفت تمام نظرات با وضوح و روشنی در این سه دیدگاه جای دارند، و یا این که نظراتی که در درون هر دیدگاه قرار می‌گیرند با نظرات دیدگاه دیگر کاملاً متفاوت‌اند و با سایر نظرات دیدگاه خود کاملاً متشابه، مع هذا اساس نظرات هر دیدگاه با یکدیگر شبیه و با دیدگاه‌های دیگر متفاوت‌اند.

به طور کلی ذکر این نکته لازم است که از نظر تعریف، توسعه‌نیافتگی و توسعه همواره دو روی یک سکه‌اند؛ یعنی وقتی می‌گوییم مسائل توسعه، منظورمان مسائل توسعه‌نیافتگی نیز هست. در نگاه اول اغلب اقتصاددانان حوزه‌ی توسعه در مشاهدات خود از توسعه‌نیافتگی یک وضعیت را دیده‌اند. یعنی تعریف خام و تکامل نیافته‌ی توسعه‌نیافتگی که عبارت از آن است که اکثریت عظیم یک جامعه در سطح پائین زندگی قرار دارند. این خصوصیت دربرگیرنده‌ی بقیه‌ی خصوصیات توسعه‌نیافتگی است. هر سه دیدگاه مربوط به توسعه این تعریف را کم‌وبیش می‌پذیرند. وجوه افتراق در جای دیگر است. سه دیدگاه کلی مربوط به توسعه عبارتند از:

۱- دیدگاه سنتی یا محافظه‌کار: این دیدگاه توسعه را عمدتاً با معیارهای تئوری‌های پیشرفته‌ی صنعتی می‌سنجند و نظرات آن‌ها کم‌وبیش کمی و محافظه‌کارانه است.

۲- دیدگاه رادیکال: این دیدگاه موضوع توسعه‌ی کشورهای پیشرفته و کشورهای توسعه نیافته را دو امر کاملاً متفاوت می‌داند. در امر توسعه مسائل کیفی را بر مسائل کمی کاملاً مقدم می‌دارد و غالباً توسعه را بدون انقلاب اجتماعی ناممکن می‌شمارند.

۳- دیدگاه اصلاح طلب یا میانه رو: این دیدگاه تأکید دارد که تفاوت‌های بین زمینه‌ی تاریخی توسعه‌ی کشورهای پیشرفته و کشورهای توسعه‌نیافته مورد توجه قرار گیرد و مسائل انسانی مرکز ثقل توسعه دانسته شود. دیدگاه مذکور هم نظریات کمی دیدگاه اول را مورد حمله قرار می‌دهد و هم خشونت مورد نظر دیدگاه دوم را و بیشتر ناظر به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی است.

۱- دیدگاه محافظه‌کار

معروف‌ترین اقتصاددانان عصر گذشته و حال در این دیدگاه قرار

در پیشرفت اقتصادی می‌دانستند. آدام اسمیت می‌گوید: «برای تقریباً تمام ملت‌ها حتی آن‌هایی که حکومت‌های با تدبیر ندارند، پدیده‌ی توسعه امری طبیعی است».

نئوکلاسیک‌ها

هسته‌ی اصلی تفکر نئوکلاسیک‌ها تعادل عمومی است. تعیین کننده‌ی سهم هر عامل در اقتصاد، سهم نهائی آن است. دستمزدها را عرضه و تقاضای کار تعیین می‌کنند. اگر نیروی کار مازاد وجود داشته باشد، دستمزدها کاهش پیدا می‌کنند. در این صورت جدا از این که عرضه‌ی نیروی کار چقدر است، هر کس بخواهد می‌تواند با دستمزدی که مساوی بهره‌دهی کار اوست کار پیدا کند. مزد توسط بهره‌دهی آخرین کارگر استخدام شده تعیین می‌شود. اگر جمعیت سریع‌تر از موجودی سرمایه رشد کند، مزدهای واقعی کاهش پیدا می‌کنند، زیرا اشتغال به بهای پائین آمدن بهره‌دهی نهائی کار افزایش پیدا می‌کند. اما اگر موجودی سرمایه بیشتر افزایش پیدا کند، در مسیری مشابه دستمزدهای واقعی نیز بالا خواهد رفت. در رابطه با مسئله‌ی توسعه، نئوکلاسیک‌ها به تئوری اقتصاد دوگانه (دوآلیست) اعتقاد دارند که محور آن عبارت است از این که نرخ رشد اقتصادی یا به تعبیر دیگر توسعه‌ی اقتصادی به وسیله‌ی تطابق نرخ پس‌انداز و نسبت سرمایه به محصول (بازده) تعیین می‌شود. همان‌طور که نسبت سرمایه به بازده ثابت فرض می‌شود، بنابراین همه چیز بستگی به نرخ پس‌انداز دارد. نرخ پس‌انداز به نوبه‌ی خود به متوسط درآمد سرانه بستگی دارد. در بخش توسعه‌نیافته‌ی اقتصاد که درآمد پائین است، پس‌انداز و به دنبال آن رشد نیز کم است، در حالی که در بخش در حال توسعه یا مدرن درآمد بالاست، پس‌انداز فراوان است و نرخ رشد خود را تضمین می‌کند. نئوکلاسیک‌ها به این ترتیب، توسعه‌نیافتگی را در دور بسته‌ای می‌بینند که ناتوان از ایجاد توسعه است مگر این که عاملی از خارج به کمک آن بشتابد.

مدل توسعه آر تور لوئیس

لوئیس را شاید بتوان معروف‌ترین توسعه‌شناس دیدگاه محافظه‌کار معرفی کرد. لوئیس اقتصاد دوگانه یا دوآلیستی را مطرح می‌کند، یک کشور توسعه‌نیافته دارای دو بخش یا دو اقتصاد جدا از هم است: بخش مدرن، صنعتی یا سرمایه‌داری و بخش سنتی، کشاورزی یا غیر سرمایه‌داری. این دو بخش با یکدیگر تفاوت‌های اساسی دارند. بخش سرمایه‌داری مدرن است و صنعتی، دستمزدها در آن بالاترند، بهره‌دهی کار و سرمایه بیشتر است، تکنولوژی پیشرفته به کار گرفته می‌شود و فعالیت‌ها متنوع‌اند. در بخش غیر سرمایه‌داری که اساس فعالیت آن را کشاورزی تشکیل می‌دهد، تکنیک‌های خیلی کهنه و سنتی به کار

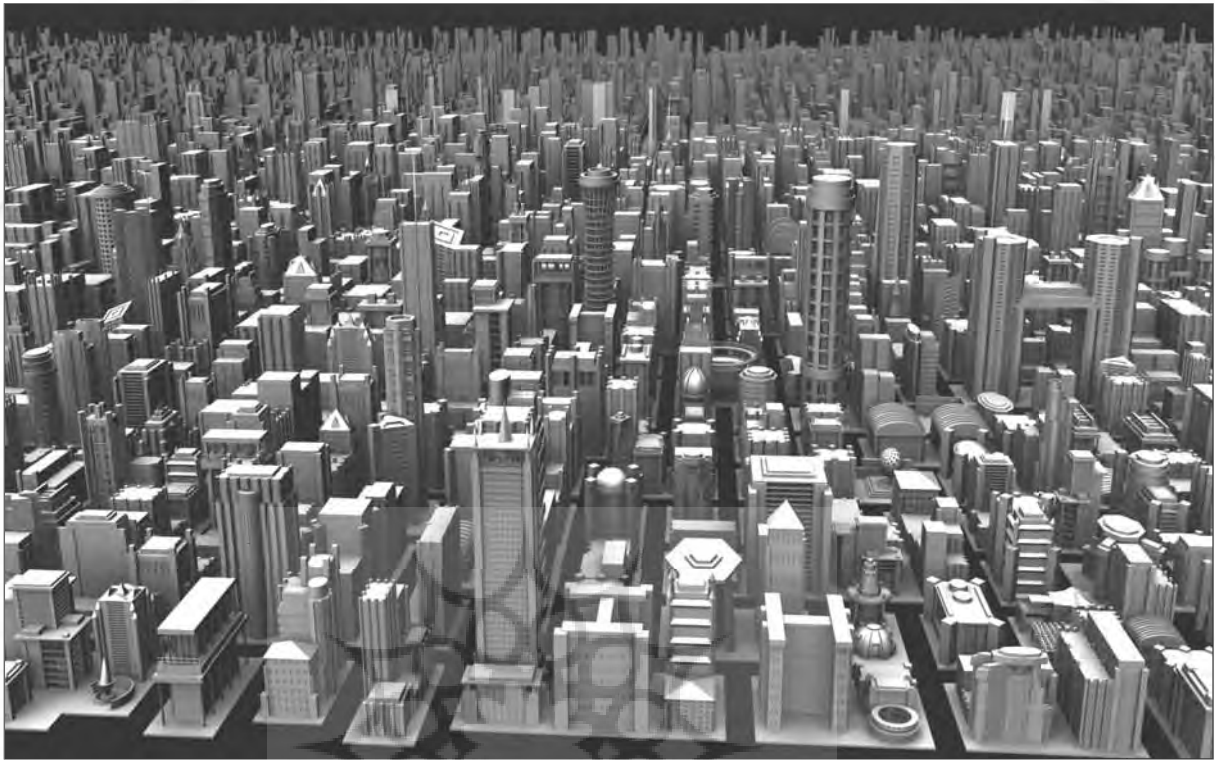
تولید کلان اقتصادی است. یعنی تئوری توسعه می‌تواند منطبق بر تئوری عام اقتصادی باشد. وقتی اقتصاددانان مشغول تدوین تغییرات درازمدت مقادیر کل هستند، فی‌الواقع در حال پی ریزی بنیادهای تئوری اقتصادی می‌باشند.

یک تئوری اقتصادی چه مطلبی را بیان می‌کند؟ تئوری اقتصادی نشان می‌دهد چگونه تولید دستخوش تغییرات می‌شود. اگر مسئله را به طور تاریخی بررسی کنیم، تئوری تولید علل تغییرات را در سطوح تولید و نیز روابط علی و عملکردی بین رشد تولید و شکل توزیع درآمد و بین تغییرات توزیع درآمد و نرخ انباشت سرمایه را روشن می‌کند. سرانجام تئوری تولید روشن می‌کند که حداکثر نرخ انباشت سرمایه‌ی ممکن‌الاحصا چیست و تحت چه شرایطی به دست می‌آید؛ اعم از این که اقتصاد مورد نظر یک اقتصاد یا رقابت آزاد باشد و یا اقتصادی از نظر استفاده از عوامل تولید تحت کنترل مرکزی.

در مطالعات آدام اسمیت درباره‌ی تولید ملاحظه می‌نمائیم این مسئله در نظر او بوده است که چرا محصول اجتماعی رشد می‌کند. اسمیت علت این مسئله را به تقسیم کار نسبت می‌دهد. او سه وسیله را در رابطه با تقسیم کار مشخص می‌کند: افزایش در مهارت، صرفه‌جویی در وقت و امکان استفاده از ماشین. اما بعد از این، تئوری اسمیت دچار افت می‌شود. او اعلام می‌کند که تقسیم کار نتیجه‌ی تمایل مشخصی در طبیعت انسان به مبادله و تعویض اشیاء با یکدیگر است و کوچکی بازار، تقسیم کار را محدود می‌کند. به این ترتیب گرفتار دور بسته و باطلی خواهیم شد، اندازه‌ی بازار بستگی به سطح بهره‌دهی دارد و سطح بهره‌دهی به تقسیم کار و تقسیم کار به نوبه‌ی خود به اندازه‌ی بازار.

تئوری ریکاردو که کار را منشأ ارزش می‌داند، پیشرفت تولید سرمایه‌داری را با سود کارفرمایان در ارتباط مستقیم می‌بیند. موتور توسعه در این تئوری سود است. اما سود کارفرمایان از یکسو تحت فشار افزایش دستمزد کارگران و از دیگر سو زیر فشار طبقه‌ی مالک زمین که حق انحصاری داشته و همیشه سهم بیشتری از مازاد محصول اجتماعی را طلب می‌کند، قرار دارد. به نظر ریکاردو دو طبقه‌ی مالک زمین هر روز بار سنگین‌تری بر گرده‌ی اجتماع می‌شود.

در قرن هجدهم و نیمه‌ی اول قرن نوزدهم اقتصاد سیاسی از تحرک و دینامیسم بیشتری برخوردار بود. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم کلاسیک‌ها به رهبری جان استوارت میل براساس بحث‌های اقتصاددانان طبقه‌ی صنعتی انگلیس در اوج مبارزه با طبقه‌ی مالک زمین تئوری اقتصادی خود را بنا نهادند. بر این اساس جان استوارت میل «تئوری عام پیشرفت اقتصادی» را بنا نهاد که در واقع یک تئوری گرایش به وضع رکود و سکون است. او تشخیص داد که اقتصاد زمانش در حال رشد می‌باشد. اما تئوری وی رکود را چاره‌ناپذیر می‌دانست. روی هم رفته کلاسیک‌ها توسعه‌ی اقتصادی را باور داشتند و پیشرفت تکنیکی را عامل اساسی



یا ممکن است مساوی بازده متوسط سرانه‌ی کشاورزی معیشتی به اضافه‌ی یک حداقل ناچیز باشد.

۴- در چنین اقتصادی به کارگیری نیروی کار در بخش سرمایه‌داری به همراه تشکیل سرمایه بسط می‌یابد.

۵- تشکیل سرمایه و پیشرفت تکنیکی نه در نتیجه‌ی افزایش دستمزدها، بلکه در اثر افزایش سهم سودها در درآمد ملی است.

۶- دلیل این‌که پس‌اندازها نسبت به درآمد ملی در یک اقتصاد عقب‌مانده این‌قدر ناچیز است، فقیر بودن مردم نیست، بلکه پائین بودن سود سرمایه‌داران نسبت به درآمد ملی است. همان‌گونه که بخش سرمایه‌داری گسترش می‌یابد، سودها بالنسبه زیاد می‌شوند و درصد بیشتری از درآمد ملی مجدداً سرمایه‌گذاری می‌شود.

۷- تشکیل سرمایه نه فقط از طریق سودها، بلکه از طریق ایجاد اعتبار صورت می‌گیرد. هزینه‌ی واقعی سرمایه‌ی ایجاد شده توسط تورم در این مدل صفر است و این سرمایه همان قدر مفید است که سرمایه‌ی ایجاد شده از طرق آبرومندانه‌ی دیگر.

۸- تورم ایجاد شده به منظور تخصیص منابع برای جنگ، افزایش و تراکمی است. اما تورم به منظور ایجاد سرمایه‌ی مولد خنثی‌کننده‌ی خویش است. پس از ایجاد سرمایه قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند، اما وقتی محصول به بازار می‌رسد، دوباره کاهش پیدا می‌کند.

۹- بخش سرمایه‌داری نمی‌تواند به این طریق الی غیرالنهایی رشد کند، چون انباشت سرمایه سریع‌تر از رشد جمعیت صورت می‌گیرد.

گرفته می‌شوند، جمعیت در مرز اقتصاد معیشتی قرار دارد، بازده‌ی نهایی کار خیلی پائین و تقریباً صفر و در بعضی موارد حتی منفی است. بخش سنتی همیشه با مازاد جمعیت روبه‌روست و این مازاد جمعیت به طرف بخش صنعتی روان‌اند تا از دستمزدهای بالاتر بهره‌گیرند.

بدین ترتیب جهت رشد اقتصاد مشخص است. بخش سنتی نیروی کار بخش صنعتی را فراهم می‌کند و بنابراین آنچه لازم به نظر می‌رسد سرمایه است که می‌تواند از خارج تأمین شود. لوئیس نام مدل خود را توسعه‌ی اقتصادی با عرضه‌ی نامحدود نیروی کار گذاشت؛ چون در مدل وی عرضه‌ی نیروی کار نامحدود است، از این جهت یک مدل کلاسیک به شمار می‌رود. نکات اساسی مدل لوئیس بدین قرارند:

۱- در پاره‌ای اقتصادها عرضه‌ی نیروی کار به طور نامحدود در سطح معیشتی فراهم است. این موضوع مربوط به مدل کلاسیک‌هاست. مدل نئوکلاسیک‌ها و از جمله کینزین‌ها برای چنین اقتصادهایی نتایج اشتباه آمیز به همراه دارد.

۲- منابع اصلی نیروی کار به هنگام پیشرفت اقتصادی عبارت‌اند از نیروی کار کشاورزی سنتی، کارگران فصلی، خرده‌پاها، خدمتکاران خانگی، زنان و رشد جمعیت. در اکثر این بخش‌ها اگر کشور با اضافه جمعیت نسبت به منابع طبیعی روبه‌رو باشد، بهره‌دهی کار ناچیز، صفر و حتی منفی است.

۳- دستمزد معیشتی که با آن نیروی کار مازاد در دسترس است، ممکن است در حداقل خود یعنی در سطح حداقل معیشت تعیین شود

هنگامی که جمعیت مازاد به کار گرفته شود، دستمزدها شروع به بالاتر رفتن از سطح معیشتی می‌کنند.

۱۰- به هر حال کشور هنوز محاط کشورهایی است که نیروی کار مازاد دارند. وقتی دستمزدها بالا بروند، مهاجرت‌های وسیع به داخل و صدور سرمایه به خارج افزایش دستمزدها را خنثی می‌کند.

۱۱- مهاجرت انبوه نیروی کار غیر ماهر ممکن است بازده سرانه را بالا ببرد، اما اثر آن این است که دستمزدها را در تمام کشورها نزدیک سطح معیشتی فقیرترین کشورها نگه می‌دارد.

۱۲- صدور سرمایه، تشکیل سرمایه را در داخل کاهش می‌دهد و دستمزدها را پائین نگه می‌دارد. این معلول در صورتی که صدور سرمایه به ارزان شدن کالاهای وارداتی مورد نیاز کارگران بیانجامد یا هزینه‌های دستمزدی کشورهای رقیب را بالا ببرد، خنثی خواهد شد. اما در صورتی که صدور سرمایه هزینه‌ی واردات را بالا ببرد یا هزینه‌ها را در کشورهای رقیب کاهش دهد، تشدید خواهد شد.

۱۳- ورود سرمایه‌ی خارجی مزدهای واقعی را در کشورهای دارای مازاد نیروی کار بالا نمی‌برد مگر این که سرمایه به افزایش بهره‌دهی در کالاهائی که آن‌ها خود برای مصرفشان تولید می‌کنند، بیانجامد.

۱۴- قانون هزینه‌های نسبی همان قدر در کشورهای دارای مازاد نیروی کار معتبر است که در سایر کشورها. اما در حالی که در کشورهای پیشرفته این قانون مبنای مناسبی برای موضوع تجارت خارجی است، در کشورهای عقب مانده مبنای صحیحی برای موضوع حمایت گمرکی به شمار می‌رود.

مدل رستوف: خیزش به سوی رشد درون‌زا

رستوف توسعه‌ی اقتصادی را فرآیندی تاریخی می‌داند که در تمام کشورها کم‌وبیش و با فاصله‌ی زمانی روی داده و یا روی خواهد داد. رستوف برای توسعه‌ی اقتصادی مراحلی قائل است؛ این مراحل به طور کلی عبارتند از: ۱- آماده کردن زمینه برای خیزش اقتصادی؛ ۲- مرحله‌ی خیزش؛ ۳- مرحله‌ی بعد از خیزش.

در مرحله‌ی آماده کردن زمینه برای خیزش با دو حالت روبه‌رو هستیم. اول، حالتی که جنبه‌ی عام‌تری هم دارد حصول پیش‌شرط‌های خیزش مستلزم تغییرات اساسی در ساخت سیاسی و اجتماعی و حتی ارزش‌های فرهنگی است. دوم حالتی که خیزش نه به وسیله‌ی موانع سیاسی و اجتماعی، بلکه به خاطر رفاه ناشی از بهره‌برداری از زمین و منابع طبیعی سد گردیده است. در این صورت باید در بهره‌دهی و ثمرات اقتصادی تغییر به وجود آید تا گرایش‌ها و میل‌ها اقتصادی تغییر نماید. این حالت بیشتر مربوط به کشورهای نظیر ایالات متحده، کانادا و استرالیا و متعلق به زمانی است که کشورهای مذکور هنوز توسعه‌نیافته بودند.

از آنجا که توسعه‌نیافتگی کشورهای امروزی مربوط به نوع اول است، بدان می‌پردازیم. در این حالت فرآیند آماده کردن زمینه به شرح زیر است: بررسی را با یک جامعه‌ی راکد و سنتی شروع می‌کنیم که فعالیت اصلی آن کشاورزی است و روش‌های تولیدی بدون تغییرند. پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مختصری بیش از آن است که استهلاک را جبران کند معمولاً از خارج جامعه ولی گاهی به وسیله‌ی دینامیسم خود جامعه ایده‌ی پیشرفت اقتصادی منشأ می‌گیرد. این ایده در میان نخبگان جامعه رسوخ می‌کند و گاه به ندرت در میان گروه محروم جامعه که وضع بد اقتصادی هنوز مانع اندیشیدن به ابتکارات نشده است. اغلب انگیزه‌ی اقتصادی و گاه انگیزه‌ی غیر اقتصادی - از قبیل بالا بردن قدرت اجتماعی و غرور ملی - معرف پیشرفت اقتصادی است.

در این مرحله آموزش از نظر کمی رونق می‌گیرد؛ وضع بهداشت بهبود نسبی پیدا می‌کند؛ نرخ مرگ‌ومیر کاهش پیدا کرده و رشد جمعیت افزون می‌گردد؛ تقاضا برای مواد غذایی افزایش می‌یابد و ساخت نهادی کشاورزی تحت فشار واقع می‌شود و بدین ترتیب اقتصاد زیر فشار قرار گرفته و انگیزه‌ها رشد می‌کنند؛ سپس بازارهای تجاری برای محصولات کشاورزی و صنایع دستی و واردات کالاهای مصرفی گسترش می‌یابد؛ نسل کارفرمایان پدید می‌آید؛ مؤسسات بسیج سرمایه ظاهر می‌شوند و بسط پیدا می‌کنند؛ سرمایه‌ی زیربنایی به خصوص در راه‌ها و حمل‌ونقل و ارتباطات گسترش یافته و مواد خام مورد علاقه‌ی سایر کشورها را به بازار منتقل می‌نماید. سرمایه‌ی مربوط به این امر اغلب خارجی است. در این مرحله نرخ سرمایه‌گذاری تولیدی ممکن است به ۵ درصد درآمد ملی برسد. اما چندان بیش از نیاز رشد جمعیت نیست. تمام فرآیند این مرحله بر یک پایه‌ی محدود قرار دارد و عمدتاً در محدوده‌ی یک جامعه‌ی سنتی با تکنیک‌های قدیمی و بازده و بهره‌دهی پائین صورت می‌گیرد.

شروع خیزش معمولاً به یک حالت انگیزنده‌ی حاد برمی‌گردد. این حالت ممکن است یک انقلاب سیاسی باشد که نهادهای اقتصادی و گرایش‌های اقتصادی را نیز تغییر می‌دهد. یا ممکن است نتیجه‌ی یک دگرگونی تکنولوژی مثلاً در زمینه‌ی حمل‌ونقل باشد. به دنبال این تحولات زنجیره‌ای از گسترش‌های اقتصادی در بخش مدرن پدید می‌آید که تأثیری بسیار قوی به صورت صرفه‌جویی‌های خارجی در بهره‌برداری از منابع جامعه دارد. این تحولات، سوددهی در خطوط خاصی از مؤسسات را افزایش داده و تغییراتی در بازده به وجود می‌آورد.

تمام فرآیندی که در مرحله‌ی قبل در یک محدوده‌ی کوچک صورت می‌گرفت، اکنون در سطح وسیع‌تر و با قدرت عمل بیشتری کار می‌کند. ظرفیت تولیدی گسترش می‌یابد و باعث گسترش بیشتری می‌شود. نرخ‌های سرمایه‌گذاری و بازدهی و غیره افزایش می‌یابد. نرخ سرمایه-



شود. اگر نسبت بین پس‌انداز و درآمد را ثابت فرض کنیم و آنرا مساوی S بگیریم، و نسبت ثابت سرمایه به محصول (بازده) را K ، روشن است که ظرفیت به اندازه‌ی $\frac{S}{K}Y$ افزایش خواهد یافت (Y درآمد است). پس افزایش درآمد باید مساوی افزایش ظرفیت باشد. یعنی $\Delta Y = \frac{S}{K}Y$. اگر طرفین معادله را بر Y تقسیم کنیم، بدست می‌آوریم $\frac{\Delta Y}{Y} = \frac{S}{K}$. یعنی تقاضای درآمد بایستی با نسبت ثابت $\frac{S}{K}Y = \Delta Y$ رشد کند تا ظرفیت تجهیزات سرمایه‌ای عاقل نماند. نسبت $\frac{S}{K}$ ممکن است از دو نظر ارزیابی شود: از یکسو به عنوان نرخ رشد درآمد لازم برای مطابقت با ظرفیت جدید و از سوی دیگر به عنوان نرخ حداکثر قابل قبول رشد ممکن بدون تورم. و البته هر دو یکی هستند.

آنچه در بالا گذشت از نقطه‌نظر ظرفیت سرمایه‌ای مورد بررسی قرار گرفت. اما از نقطه‌نظر کار، اگر نیروی کار با نرخ ثابت رشد کند و بازدهی کار با نرخ ثابت P پس برای این که نیروی کار به طور کامل مورد بهره‌برداری قرار گیرد، درآمد بایستی با شرح $1+P+IP$ رشد نماید.

اقتصادهایی که مشکل تورمی دارند بر اثر عدم توانایی سرمایه‌گذاری پس‌اندازها دچار بیکاری گردیده‌اند. در اقتصادهایی که کمبود سرمایه دارند، بیکاری در اثر عدم تکافوی سرمایه برای به کارگیری نیروی کار رشد یابنده به وجود می‌آید. این مشکلات ناشی از فرض ضرائب ثابت برای تولید هستند.

با فروزی که به عمل آمد و نرخ رشد جداگانه خواهیم داشت که باید با یکدیگر مساوی باشند و مساوی نرخ رشد درآمد، در غیر این صورت سیستم دچار اختلال می‌شود.

فرض نسبت ثابت سرمایه به محصول برای مدل یک فرض استراتژیک است. عوامل پاسخگوی این ثابت را می‌توان در چهار عامل زیر دانست:

- ۱- حرکات نرخ بهره در طی زمان؛
- ۲- طبیعت تابع تولید با توجه به مسئله‌ی بازده نسبت به مقیاس

گذاری خالص به ۱۰ درصد درآمد ملی می‌رسد. تکنیک‌های جدید در کشاورزی هم رایج می‌شود. این فرآیند موجب جلب سرمایه‌های فراوان خارجی خواهد گردید. در مرحله‌ی سوم یعنی مرحله‌ی پس از خیزش با داستان طولانی و پر نوسان پیشرفت اقتصادی روبه‌رو خواهیم بود. در این مرحله سرمایه‌ی سرانه افزایش پیدا می‌کند، ساخت اقتصاد تغییرات اساسی می‌یابد و صنایع کلیدی اولیه که خیزش را میسر نمودند، رشد ملایم‌تری پیدا می‌کنند، زیرا قانون بازده نزولی خود را نشان می‌دهد. اما متوسط نرخ رشد به دلیل پیدایش صنایع جدید حفظ می‌شود. نسبت جمعیت روستایی سریعاً کاهش می‌یابد، جامعه با واژه‌هایی چون به حداکثر رساندن سود، تولید کارآ و تعادل آشنا می‌شود. قوانین و سنت‌های دست‌وپاگیر تغییر می‌کنند و اقتصاد جایگاه خود را در صحنه‌ی بین‌المللی می‌یابد.

هنری بروتون: مدل‌های رشد و اقتصادهای توسعه‌نیافته

گرچه یک کشور توسعه‌نیافته دقیقاً برگردان هیچ کشور دیگری نیست، اما تاحدی نمودار تمام کشورهای توسعه‌نیافته است. با این که درآمد سرانه‌ی پائین و بالتبع پس‌انداز محدود نمایانگر اصلی توسعه‌نیافتگی است، اما نمایانگرهای مهم دیگری نیز وجود دارند، بیکاری پنهان در سطح وسیعی وجود دارد و سطح تولید کشور پائین است. فعالیت‌های عمده شامل تولید مواد خام و محصولات کشاورزی بوده و سطح تولید کشور پائین است. فعالیت‌های عمده شامل تولید مواد خام و محصولات کشاورزی بوده و سطح تکنولوژی پائین است و به دنبال آن کمبود ظرفیت کارفرمایی و مدیریت وجود دارد. مضافاً این که یک کشور عقب مانده بیشتر با کشورهای پیشرفته مراد و مبادلات بازرگانی دارد تا با همگنان خویش.

چکیده‌ی تئوری هارود - دومار این است که سرمایه‌گذاری نه تنها درآمدآفرین بلکه ظرفیت‌ساز است. بدین ترتیب اگر قرار باشد ظرفیت جدید مورد بهره‌برداری قرار گیرد، تقاضای معادل آن بایستی ایجاد

تولید؛

۳- طبیعت ابتکارات و ابداعات تکنولوژیکی؛

۴- طبیعت تغییرات در ترکیب محصول.

حال ببینیم در کشورهای توسعه‌نیافته وضع از چه قرار است؟ از آنجا که بازده این کشورها نسبت به کشورهای پیشرفته کم است، هدف اولیه‌ی آن‌ها این است که هر چه سریع‌تر ظرفیت تولیدی خود را بالا ببرند و بدین خاطر تا جایی که ممکن است سرمایه باید مولد باشد. یعنی نسبت سرمایه به بازده کم باشد و این برای کشورهای توسعه‌نیافته بسیار مشکل است. اما چون نسبت سرمایه به بازده کم نیست، این به معنای بهره‌دهی پائین کارگر و لذا درآمد سرانه‌ی پائین است. بنابراین برای افزایش درآمد سرانه باید نسبت سرمایه را در ترکیب داده‌های خود بالا ببریم. باید در منحنی تولید طوری حرکت کنیم که برای مقدار محصول مساوی نسبت بیشتری سرمایه و نسبت کمتری کار داشته باشیم. این فرآیند بنا به تعریف سرمایه‌بر کردن تولید است. این فرآیند باعث رهایی نیروی کار شده و با فرض این که نیروی کار رها شده به کار گرفته می‌شود در نتیجه بازده کل و بازده سرانه افزایش می‌یابد. البته این فرآیند در یک کشور توسعه‌نیافته به راحتی یک کشور توسعه‌نیافته عمل نمی‌نماید و حتی با فرض مقادیر و نسبت‌های مساوی سرمایه و کار، بازده کشور توسعه‌نیافته کمتر است، زیرا سطح تکنولوژی در آن کشور پائین‌تر است. بنابراین علاوه بر افزایش نسبت مقدار سرمایه به کار باید سطح تکنولوژی را در کشور توسعه‌نیافته بالا برد.

بدو کشور توسعه‌نیافته باید ابداعات و ابتکاراتی را به کار گیرد که سرمایه‌اندوز و کاربر هستند؛ اما پس از مرحله‌ی اولیه بایستی روند آن را تغییر داد، یعنی در مرحله‌ی اولیه نسبت سرمایه به بازده بالاست ولی پس از آشنائی با روش‌های تولیدی و استفاده از صرفه‌جویی‌های خارجی این نسبت کاهش می‌یابد. این مسئله به هر حال مشکلی را برای کشورهای توسعه‌نیافته به وجود می‌آورد، زیرا آن‌ها به خاطر اختلالات سازماندهی جدید اقتصادشان تحت فشار تکنولوژی مدرن، ناتوان از تطبیق وضع عرضه‌ی عوامل با روش‌های تولیدی هستند. این مشکل منجر به مشکل دیگری می‌شود، در زمان تجدید سازمان‌دهی اقتصاد، سرمایه‌ی کافی موجود نیست.

مقدار کم سرمایه در حالی که باید حداکثر بهره‌دهی را به وجود آورد، تکافوی به کارگیری تمام نیروی کار را به صورت مؤثر نمی‌کند. بیکاری افزایش می‌یابد، در حالی که تغییرات تکنولوژیکی سرمایه را جانشین کار می‌کند و بخشی از نیروی کار را رها می‌سازد.

به هر حال بیکاری یکی از پیامدهای این فرآیند خواهد بود مگر این که سرمایه‌ی فراوان برای استخدام نیروی کار فراهم آید. مسئله‌ی صادرات و واردات که در این مدل وارد نشد، مشکل را پیچیده‌تر می‌نماید. به علاوه الگوهای رفتاری اقتصاد نقش مهمی را بازی می‌کنند که هر

کدام می‌توانند مسئله‌ی توسعه را با پیچیدگی بیشتری روبه‌رو کنند. به کارگیری کنترل‌هایی که مصرف وارداتی را کاهش می‌دهند، ممکن است ضروری باشد تا بدینوسیله الگوی مصرف را تغییر دهیم تا زمانی که محصول داخلی افزایش یافته و ترکیب تولید به نحوی شود که کالاهای مصرفی بیشتر در دسترس قرار گیرند. اما این امر مستلزم تخصیص غیر بهینه منابع است؛ و به نوبه‌ی خود نرخ رشد محصول را محدود می‌کند. به علاوه در کشورهای توسعه‌نیافته که سرمایه کمیاب هم هست، همیشه سرمایه را در مولدترین شکل آن صرف نمی‌کنند. ضمناً وجود سرمایه‌ی خارجی هم باعث حل مسئله‌ی تکنولوژی نخواهد گردید و تنها دستاوردهای تکنولوژیکی همین کشورهای توسعه‌نیافته است که می‌تواند این مشکل را حل نماید.

۲- دیدگاه رادیکال

در این دیدگاه نظریات بسیار متنوع و حتی متفاوتی وجود دارد. از لحاظ فلسفی، جهان‌بینی اقتصادی و سایر زمینه‌ها شاید اختلافات زیادی بین توسعه‌شناسان این دیدگاه موجود باشد، اما اساس نظرات آن‌ها به قرار زیر است: در نظر اینان توسعه فرآیندی است که فارغ از استعمار و استثمار در حالی که سطح زندگی جامعه را بالا می‌برد، تفاوت‌ها را نیز کاهش می‌دهد. تفاوت بین گروه‌های اجتماعی، بین افراد، بین زن و مرد، بین کار فکری و کار بدی، بین شمال شهر و جنوب شهر، بین شهر و روستا و هکذا. فرآیندی است که نه تنها می‌کوشد سطح تخصص را بالا ببرد، بلکه امکان آن را نیز برای همه فراهم می‌نماید. درآمد سرانه، تولید سرانه و بهره‌دهی کار را بالا می‌برد، اما نه به قیمت یک تقسیم کار و بسیار تخصصی که توده‌ی انبوه مردم را در وضع بد سابق نگه دارد. آموزش و بهداشت همگانی و قابل دسترس باید طوری پیشرفت کند که بتواند بازده کل جامعه را بالا ببرد. رشد اقتصادی مطلوب است، اما اولویت با توزیع مجدد و عادلانه‌ی ثروت‌ها و درآمدها، با رفع نیازهای اساسی اکثریت مردم و با مبارزه با فقر مطلق جامعه است. اگر در مقطعی بین انتخاب یکی از این دو گریزی نباشد، این رشد است که باید به نفع رفع نیازهای اساسی راه باز کند. دیدگاه رادیکال توسعه‌ی اقتصادی را با ساخت سیاسی و اجتماعی جوامع همراه می‌بیند. در این دیدگاه موانع اصلی توسعه‌ی جوامع، استعمار، استثمار نو، سرمایه‌داری و ابسته، بورژوازی تجاری وابسته و از این قبیل هستند. توسعه‌شناسان معروف این دیدگاه عبارتند از: پل باران، موریس داب، آندره گوندر فرانک، سلسوفورتا دو، دوس سانتوس جفری کری، سمیرا مین، کاردوسو و...

۱- نظریه‌ی پل باران: به نظر باران اگرچه تکامل جامعه‌ی بشری و پیشرفت اقتصادی درخشان بوده است، اما این مسئله فقط منحصر به کشورهای پیشرفته است. در کشورهای عقب‌مانده عکس این اتفاق



کارخانجات نساجی، محصولات گوناگون کشاورزی و غیره، زمانی که به زیر یوغ استعمار انگلستان کشیده می‌شود، از رشد و توسعه باز می‌ایستد. منابع و ثروت‌هایش که برای توسعه و پیشرفت خود آن کشور لازم‌اند به تاراج می‌روند. کارخانجات پارچه بافی‌اش از بین می‌روند تا محصولات نساجی انگلیس به قیمت‌های بسیار بالاتر در آنجا به فروش برسد. اختلافات نژادی و مذهبی قومی دامن زده می‌شود. فرهنگ و سنت‌های جامعه مورد هجوم قرار می‌گیرد و مسخ می‌شود. و به طور خلاصه عمده‌ی مازاد اقتصادی و ارزش افزوده‌ی آن کشور به جای این-که رشد اقتصادی هند را تأمین نماید، در انگلستان مورد استفاده قرار می‌گیرد تا توسعه‌ی آن کشور را تسریع کند.

برعکس کشور ژاپن که از لحاظ منابع طبیعی فقیر است و به هیچ وجه قابل مقایسه با کشور هندوستان نمی‌باشد چه از نظر وسعت و فرهنگ و چه از نظر منابع طبیعی و ثروت‌های خدادادی، چون هرگز استعمار پای به آنجا ننهاد؛ توانست کم‌کم در اثر اصلاحات اجتماعی داخلی و حفظ مازاد اقتصادی و ارزش افزوده در داخل جامعه به چنان وضعیتی از توسعه‌ی اقتصادی برسد که اکنون در شمار پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی قرار گرفته است. این که چه مسئله‌ای باعث شده است تا ژاپن به چنین پیشرفت اقتصادی نائل شود، بسیار مهم و قابل تعمق است. اما نکته‌ی اصلی آنست که ژاپن هرگز مستعمره نبوده است.

به نظر باران دورنمای کشورهای عقب‌مانده برای توسعه در بیرون

افتاده است. آن‌ها از پیشرفت‌های اقتصادی محرومند، درآمد پائین و بهره‌دهی ناچیز است. رشد جمعیت وضع را از آنچه بود بدتر کرده است. سرمایه‌داری غرب نه تنها از بهبود مادی مردم کشورهای مستعمره ناتوان ماند، بلکه عملکردش طوری بود که عمیقاً شرایط اجتماعی - اقتصادی آن‌ها را تخریب نمود. سرمایه‌داری تمام نارسائی و تضادهای ذاتی خود را به این کشورها منتقل نمود. سرمایه‌داری نتوانست توسعه را در کشورهای عقب‌مانده به ارمغان آورد، اما آنچه را که از تعادل فتودالی جامعه باقی مانده بود نیز در هم ریخت. بازار را جانشین روابط پادشاهی و سنتی کرد. کشاورزی خودکفائی این کشورها را از بین برده و آن‌ها را وادار به تولید کالاهای مورد پسند بازار نموده است. سرنوشت آن‌ها را با مقدرات و نیازهای بازار جهانی گره زده و اقتصاد آن‌ها را تحت تأثیر حرکات قیمت‌های بین‌المللی و نوسانات آن قرار داده است. آنچه از پروسه‌ی معرفی توسعه‌ی سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده حاصل شد، آمیزه‌ای بود از بدترین وجوه دو سیستم فتودالی و سرمایه‌داری که رشد مؤثر و مفید اقتصادی را مانع گردید.

باران برای این‌که نشان دهد چگونه استعمار و استعمار نو - دو شکل حضور سرمایه‌داری غرب در جوامع عقب‌مانده مانع اصلی رشد و توسعه‌ی آن‌هاست، علاوه بر استدلالات تئوریک دو مورد مشخص را مثال می‌زند: ۱- هندوستان و ۲- ژاپن.

هندوستان یک کشور کاملاً غنی از نظر فرهنگ و منابع، با سابقه‌ی تاریخی، وسیع و ثروتمند، با بنیان محکم اقتصادی و صنایع متنوع،

اقتصاد پائین نگه می‌دارند.

آندره گوندر فرانک اقتصاددان آلمانی‌الصل برزیلی می‌گوید: «من عقیده دارم که تز جامعه‌ی دوگانه، کلاً نادرست است و اگر سیاست‌های این تز به کار گرفته شوند، فقط در خدمت تشدید و ابقای شرایط توسعه‌نیافتگی خواهند بود».

نهادهای توسعه‌نیافته‌ی معاصر نواحی عقب‌مانده یا فئودالی کشورهای توسعه‌نیافته بیشتر از آن که نتیجه‌ی نهادهای به اصطلاح سرمایه‌داری نواحی پیشرفته‌ی کشور خود باشند، محصول فرآیند تاریخی واحد توسعه‌ی سرمایه‌داری هستند.

گوندر فرانک در مقاله‌ی معروف خود «توسعه توسعه نیافتگی» تز دوگانگی را رد می‌کند و عقیده دارد که وضعیت کنونی کشورهای عقب‌مانده کاملاً با وضع سابق کشورهای پیشرفته متفاوت هستند. به نظر او کشورهای پیشرفته، توسعه‌نیافته (underdeveloped) نبودند، بلکه تکامل نیافته (undeveloped) بودند. در حالی که آنچه کشورهای عقب‌مانده‌ی کنونی با آن روبرو هستند، توسعه‌نیافتگی می‌باشد که فرآیندی است نامتعادل، تشدید کننده‌ی نابرابری‌ها و ایجاد کننده‌ی اختلال. گوندر فرانک توسعه‌نیافتگی و توسعه در کشورهای پیشرفته را توأم می‌بیند. آن‌ها دو روی یک سکه هستند. همان فرآیندی که توسعه را در کشور پیشرفته به ارمغان آورد، باعث توسعه‌نیافتگی کشورهای عقب‌مانده گردید. گوندر فرانک برای درک علل توسعه‌نیافتگی کشورهای توسعه‌نیافته مطالعه‌ی تاریخی کشورها را ناگزیر می‌بیند. هم‌سطح پنداشتن وضعیت گذشته‌ی کشورهای پیشرفته و حال کشورهای توسعه‌نیافته از جهل نسبت به تاریخ کشورهای اخیر و مطالعه‌ی تاریخی ساخت و توسعه‌ی سیستم سرمایه‌داری ناشی می‌شود. فرض می‌شود که توسعه‌نیافتگی کشورهای کنونی نتیجه‌ی ساخت و خصوصیات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود آن‌هاست. مطالعات نشان می‌دهند که توسعه‌نیافتگی به طور عمده در نتیجه‌ی مناسبات اقتصادی و سایر مناسبات کشورهای توسعه‌نیافته به صورت ماهواره و کشورهای توسعه‌یافته به صورت متروپل است. به علاوه این مناسبات بخش اساسی ساخت و تکامل نظام سرمایه‌داری را به صورت یک مجموعه در مقیاس جهانی تشکیل می‌دهد. به نظر وی مطالعات تاریخی کشورهای توسعه‌نیافته نشان می‌دهد که برعکس نظر اقتصاددانان رسمی، توسعه‌ی اقتصادی فقط می‌تواند مستقل از مناسبات صورت گیرد. در اینجا دو فرضیه وجود دارد. یکی این که توسعه‌ی متروپل چه در سطح بین‌المللی (یعنی متروپل‌های بین‌المللی) و چه در سطح ملی (یعنی متروپل‌های ملی) باعث توسعه‌نیافتگی اقمار (ماهواره‌ها) در سطح ملی و محلی می‌شود. دیگر این که جایی که ضعیف‌ترین مناسبات ماهواره - متروپل برقرار بوده است، بیشترین توسعه و به ویژه بیشترین توسعه‌ی صنعتی را پیدا کرده است. مطالعات

راندن و نابود کردن تمام مظاهر استعمار و استعمار نو و متحدین داخلی آن‌ها قرار دارد. باران می‌گوید: در کشورهای عقب‌مانده ثابت شده است که از نظر تاریخی برای بورژوازی دیر است خود را بیابد و مسئولیت‌های خود را بشناسد. استعمار و مناسبات ارباب و رعیتی نیروهای پیشرو سرمایه‌داری را ناتوان کرده‌اند، در این صورت کشورهای عقب‌مانده ناگزیر باید به سمت برنامه‌ریزی و همکاری اجتماعی روی آورند.

۲- عده‌ی زیادی از اقتصاددانان رادیکال به خصوص از جهان سوم و مهم‌تر از همه در آمریکای لاتین که معروف به اقتصاددانان مکتب وابستگی می‌باشند، عقب‌ماندگی یا توسعه‌نیافتگی را نتیجه‌ی وابستگی کشورهای توسعه‌نیافته به کشورهای پیشرفته، سرمایه‌داری جهانی و در قلب آن شرکت‌های چندملیتی می‌دانند. سمیر امین در «توسعه‌نیافتگی و وابستگی در آفریقای سیاه» می‌گوید: نظام استعماری شروع به سازمان دادن جوامع کرد. به طوری که در بهترین بیان آن از نقطه‌نظر کشور ما، در صادرات وضعی به وجود آورد که تنها بازده بسیار کم کار و رکود، نتیجه‌ی آن بوده است.

با در نظر داشتن چنین هدفی و براساس یک تحلیل تئوریک باید نتیجه بگیریم که هیچ جامعه‌ی سنتی در آفریقای مدرن وجود ندارد، بلکه جوامعی هستند که می‌توان آن‌ها را جوامع وابسته‌ی اقماری نام نهاد.

اساس نظریات توسعه‌شناسان مکتب وابستگی انتقاد و حمله به نظریه‌ی دوگانگی یا (دوالیسم) در کشورهای توسعه‌نیافته است. به نظر آنان وابستگی کشورهای عقب‌مانده از طریق زیر ایجاد و تشدید می‌شود:

۱- وابستگی به سرمایه‌دای جهانی که محور آن شرکت‌های چندملیتی هستند. این شرکت‌ها برای حداکثر کردن سود خود تقسیم کار مورد دلخواه و محصولات مورد نیاز خویش را به کشورهای عقب‌مانده تحمیل می‌کنند.

۲- حکومت‌های کشورهای پیشرفته نماینده‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار این کشورها هستند و سیاست‌های حداکثر کردن سود آن‌ها را دنبال می‌کنند.

۳- سرمایه‌داران کشورهای توسعه‌نیافته رعایای سرمایه‌اران کشورهای پیشرفته هستند و برای سرمایه، تکنولوژی و بازار محتاج و وابسته‌ی آن‌ها هستند.

۴- شرکت‌های چندملیتی از طریق حکومت‌های خود از طریق سرمایه‌داری کشورهای توسعه‌نیافته حکومت‌های کشورهای توسعه‌نیافته را برای مقاصد خود تحت فشار قرار می‌دهند.

۵- شرکت‌های چندملیتی برای این که سودهای بادآورده‌ی خود را حفظ کنند، از طریق تحت فشار قرار دادن سرمایه‌داران وابسته و حکومت‌های وابسته دستمزدها را در کشاورزی و صنعت و در کل



۳- دیدگاه اصلاح طلب

این دیدگاه توسعه را فقط در رشد کمی متغیرهای اقتصادی نمی‌بیند، بلکه تغییر محیط اجتماعی انسان را نیز در نظر دارد. موضوع توسعه قبل از آن که تولید ناخالص، سرمایه و بهره‌دهی و قدرت اقتصادی باشد، انسان است؛ انسانی که در ضمن نیاز به نان و مسکن و بهداشت و آموزش و تخصص و کارآئی بیشتر دارد. توسعه‌شناسان این دیدگاه که اغلب از جهان سوم هستند و در سطح بین‌المللی در سازمان‌هایی نظیر سازمان ملل، سازمان بین‌المللی کار، بانک جهانی و غیره فعالیت دارند، دو دیدگاه قبلی را هم از لحاظ درک آن‌ها از توسعه و هم از نظر ارائه‌ی مدل‌ها و سیاست‌هایشان مورد حمله و انتقاد قرار می‌دهند. به نظر اینان هر دو دیدگاه بیشتر مفتون رشد اقتصادی و حداکثر کردن سود هستند و انسان کمتر از آن که باید در تئوری‌هایشان مطرح است.

به گفته‌ی پل استریتن در مقاله‌ی «عقاید مربوط به توسعه و دورنمای تاریخی»: «هدف غائی توسعه باید فراهم آوردن بهبود مستمر در وضع افراد باشد و ثمرات خود را نصیب همگان کند. اگر امتیازات غیرعادلانه، افراط در ثروت و بی‌عدالتی اجتماعی وجود داشته باشد، آن وقت استراتژی مبتنی بر عمل مشترک و متمرکز به وسیله‌ی کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته در تمام سطوح زندگی اقتصادی و اجتماعی؛ در صنعت و کشاورزی، در تجارت و امور مالی، در اشتغال، آموزش، بهداشت و مسکن و در علوم و تکنولوژی لازم است». و بیشتر از آن،

موردی فرانک مربوط به امریکای لاتین و به ویژه برزیل و آرژانتین و شیلی این دو فرضیه را تأیید می‌کنند. مثلاً زمانی که کمترین ارتباط بین کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده برقرار بوده است، مثلاً در زمان جنگ جهانی اول و دوم و به هنگام بحران و رکود بزرگ، امریکای لاتین بیشتر از هر زمان دیگری در راه توسعه قرار گرفت و نیز ژاپن که بهترین نمونه در این زمینه است. بعد از هر بحران و بازگشت و تشدید مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه، تولید کشورهای توسعه‌نیافته بیشتر به سمت رفع نیازهای کشورهای پیشرفته کانالیزه گردید و در نتیجه از تأمین توسعه‌ی کشور خود بازماند. فرانک می‌گوید: فرآیند توسعه‌نیافتگی بدین ترتیب است که مازاد اقتصادی نواحی اقماری کشور به وسیله‌ی متروپل‌های بین‌المللی (در کشورهای پیشرفته) منتقل می‌کنند. در نتیجه آنچه باید صرف توسعه‌ی تمام مناطق جامعه بشود، قسمتی صرف توسعه‌ی ناموزون متروپل‌های داخلی و قسمتی صرف توسعه‌ی متروپل‌های بین‌المللی می‌گردد.

به نظر اقتصاددانان مکتب وابستگی این مناسبات باید گسسته شوند، استعمار و استعمار نو و وابستگان داخلی‌شان که محمل جذب مازاد اقتصادی آن‌ها هستند، باید کنار زده شوند تا جامعه بتواند در مسیر توسعه قرار گیرد. چگونه این گسستن صورت می‌گیرد؟ گروهی بر این عقیده‌اند که فقط از طریق یک انقلاب سیاسی و اجتماعی می‌توان این عمل را انجام داد و گروه دیگر معتقدند بدو انقلاب نیز می‌توان به آن دست یافت.

«توسعه فقط وقتی معنی دارد که درون‌زا باشد، مرکز آن، انسان باشد، انسان چند بعدی و جامعه، توسعه وقتی معنی دارد که نمایان‌گر آگاهی از خصائل فرهنگی خاص مردم مورد نظر باشد، به دیگر سخن توسعه یعنی درک و تأیید هویت فرهنگی جامعه».

و به گفته‌ی گونار میردال: در کشورهای عقب‌مانده باید عوامل غیر اقتصادی را از ابتدا به حساب آورد، عوامل غیر اقتصادی را نمی‌توان بعداً به یک نظریه‌ی ساده‌ی اقتصادی اضافه کرد. یک روش نهادی حقیقی از همان ابتدا مفاهیمی را به کار می‌گیرد که از واقعیت‌ها برخاسته- اند....

اگر در کشورهای پیشرفته تجزیه و تحلیل‌هایی براساس مفاهیم کاملاً اقتصادی اشتغال و بیکاری، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و بازده همه به صورت مجموع، و تقاضا، عرضه و قیمت‌ها همه با در نظر گرفتن بازار آن هم بازارهای کارآمد میسر است و به نتایج معتبری می‌رسد، بدین دلیل است که مفاهیم و مدل‌ها و نظریه‌های مربوط به آن‌ها با واقعیت‌های کشورهای پیشرفته منطبق‌اند. ولی در کشورهای عقب‌مانده این روش‌ها اصولاً کاربرد ندارند و اگر به کار روند به تجزیه و تحلیل‌هایی نامربوط و کاملاً غلط می‌انجامند. وقتی که بازاری وجود ندارد و یا اصولاً بازار ناقصی است، به صورت مجموع نشان دادن مفاهیم اقتصادی امکان‌پذیر نیست.

در حقیقت اقتصاددانان این دیدگاه که معروف‌ترینشان کسانی مانند گونار میردال، ایولکست، خوزه دوکاسترو، دودلی سیرز، دنیس گولت، هالیس شنری، محبوب الحق، ایرما آدلمن، راثول پربیش، هانس سینگر، آر - پی میسرا و عده‌ای دیگر هستند راهی را در میانه‌ی آن دو دیدگاه برگزیده‌اند که نه این است و نه آن و در عین حال هم به این وهم به آن نظر دارد. این دیدگاه خواستار اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در داخل کشورهای عقب‌مانده و ایجاد یک نظم نوین در روابط بین‌المللی است، به خصوص در روابط اقتصادی بین‌المللی. آن‌ها می‌گویند کمک به کشورهای عقب‌مانده سودی نخواهد داشت وقتی که این کمک‌ها صرف مقاصد شخصی رژیم‌های غیر مردمی آن‌ها می‌شود و به جای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، سر از جیب اعوان و انصار حکومت در می‌آورد. آن‌ها می‌گویند نظم موجود بین روابط کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده به نفع کشورهای پیشرفته و به ضرر کشورهای عقب‌مانده است و بنابراین باید تغییر کند و نظم عادلانه‌تری جانشین آن شود که در آن کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده با کمک یکدیگر بر عقب‌افتادگی‌ها فائق آیند.

برای آشنایی بیشتر با این دیدگاه نظرات دو تن از توسعه‌شناسان آن را به طور اجمالی بیان می‌کنیم.

۱- دنیس گولت

به نظر دنیس گولت آنچه به نام توسعه صورت می‌گیرد، یعنی فرآیندهای توسعه آن طور که هستند، هم لازم و هم ظالمانه‌اند، لازمند چون تمام جوامع باید با آرزوهای نو و نیروهای اجتماعی مقاومت‌ناپذیر روبرو شوند، اما ظالمانه‌اند زیرا ثمرات توسعه به قیمت گزافی دست یافتنی‌اند و به علاوه اطمینانی نیست که حصول ثمرات توسعه، انسان‌ها را واقعاً خوشبخت‌تر و آزادتر کند. بنا به نظر گولت توسعه در اصطلاح ناب اقتصادی به این معنی آمده است که ظرفیت اقتصاد ملی که زمانی در وضع نسبتاً ایستا قرار داشت باید رشد مستمری را تقریباً بین ۳ تا ۷ درصد یا بیشتر حفظ کند. در حالی که باید ساخت تولید و اشتغالش را طوری تغییر دهد که بخش کشاورزی روز به روز سهم کمتری را نسبت به بخش صنعت و خدمات در کل اقتصاد داشته باشد و جریانات پولی نیز اهمیت خاص خود را دارا باشند. ارزی که برای واردات از کشور خارج می‌شود، نباید خیلی بیشتر از ارزی باشد که در نتیجه‌ی صادرات عاید کشور می‌شود. بعضی نمایانگرها بر بعضی دیگر رجحان دارند، اما هر ارزیابی از اقتصاد تا زمانی که نمایانگرها به عنوان اجزاء یک مجموعه منظور می‌شوند و روندی را نشان می‌دهند، معنی‌دار است. این چنین توسعه در خود کشورهای توسعه‌یافته چه نتایجی بیار آورده است؟ انگلستان اولین کشوری که در راه توسعه‌ی اقتصادی گام نهاد، خود نیز با قطبی شدن جامعه‌اش به دو گروه اجتماعی کاملاً متمایز، یکی مرفه و توانا و دیگری محروم و در عسرت روبرو شد. مضافاً این که توسعه - طلبی استعماری و جنگ‌های متعدد برای بدست آوردن موضع برتر در تجارت جهانی جزء لاینفک این فرآیند بود. آمریکا نیز راهی مشابه انگلستان پیمود، کار سخت توده‌ی محروم، مشقات مهاجرت، بردگی، جنگ داخلی، نابود کردن مردم بومی و بحران اقتصادی نمونه‌های خوبی برای ظالمانه بودن توسعه‌ی اقتصادی هستند.

گولت می‌گوید که او درک دیگری از توسعه دارد، به نظر او توسعه باید علاوه بر اهداف اقتصادی و اجتماعی، هدف‌های فرهنگی و سیاسی هم داشته باشد. تأکید اصلی او در تجربه‌ی توسعه بر خواست‌های اخلاقی است، به نظر او توسعه در آن واحد نشانگر دو واقعیت است، یکی وضع نهائی و یک فرآیند پیشرفت که آن وضع نهائی را فراهم کند. بنابراین او می‌پذیرد که ثروت مادی لازم است تا به همراه ارزش‌های مشخص فردی، گروهی و ملی حصول آن را میسر کند. بنابراین توسعه، تمام تغییرات سیستم اجتماعی را دربر می‌گیرد. تغییراتی که جامع را از وضعیت نامناسب فعلی به سمت یک وضع «انسانی» می‌کشاند. بنابراین مهم است که چه ارزش‌هایی باید تقویت شوند تا یک جامعه‌ی انسانی‌تر داشت. بعضی از این ارزش‌ها عبارت‌اند از تسلط انسان بر اشیاء، آگاهی انتقادی که در تمام حوزه‌های حیات انسان راه داشته باشد، سهم عادلانه‌ای برای همه‌ی انسان‌ها در تصمیم‌گیری‌ها و امحاء تبعیضات و منافع خاص گروهی به نفع همبستگی و تعاون بیشتر. بدون شک حد معینی از بهبود



در جهت‌گیری خود به سمت توسعه به مفاهیم کاملاً کمی و اقتصادی یا به مفاهیم عدالت و تساوی بیش از حد کشیده می‌شوند و راه وسط را رها می‌کنند. این دو گروه کاملاً و یا بعضاً مفاهیم و ابزار توسعه را بدین ترتیب در مقابل یکدیگر قرار می‌دهند:

- رشد در مقابل توزیع عادلانه و تأمین نیازهای اکثریت مردم
- کشاورزی در مقابل صنعت
- توسعه‌ی شهری در مقابل توسعه‌ی روستایی
- تکنولوژی سرمایه‌بر در مقابل تکنولوژی کاربر
- تمرکز در برابر عدم تمرکز
- بخش مدرن در مقابل بخش سنتی

- برنامه‌ریزی اجتماعی اقتصادی در برابر برنامه‌ریزی مقداری
میسرا یادآور می‌شود که توسعه باید با شرایط مشخص هر کشور و ارزش‌های فرهنگی هر جامعه تطابق داشته باشد و بسته به شرایط و ضروریات و زمان و مکان مشخص هر یک از این مفاهیم و ابزارها بیش یا کم به کار گرفته شوند. یعنی باید از میان این نظرات متقابل راه را یافت. وی همچنین در زمینه‌ی بین‌المللی موضوع «نظم جدید اقتصاد بین‌المللی» را پیش می‌کشد. به نظر وی نظم موجود به ضرر کشورهای عقب‌مانده است و ارزش‌های آنان را نادیده می‌گیرد و بنابراین باید همه‌ی کشورها در تغییر آن بکوشند و جو تفاهم و همکاری متقابل بین‌المللی در تمام زمینه‌ها جانشین روابط غیرعادلانه‌ی فعلی گردد تا توسعه‌ی کشورهای عقب‌مانده میسر باشد.

کمی و مادی به صورت تغذیه‌ی بهتر، درآمد بیشتر، خدمات آموزشی بهتر، طول عمر بیشتر و مسکن مناسب‌تر برای نیل به چنین وضعی الزامی است. به طور خلاصه می‌توان گفت که به عقیده‌ی گولت، توسعه یعنی بلوغ انسان‌گرایی، تعالی و آزادی برای همه. به نظر گولت اگر اصول مورد نظر وی بر فرآیند توسعه حاکم باشند، گرایش برنامه‌ریزان به رفتار و عمل به عنوان نخبگان جامعه را خنثی خواهند کرد و این نه تنها در سطح ملی بلکه در سطح بین‌المللی هم باید رعایت شود.

۲- آر - پی میسرا

به نظر میسرا معنی توسعه از فردی به فرد دیگر تفاوت می‌کند، اما به عقیده‌ی وی توسعه یک فعالیت انسانی است، یک ایدئولوژی است. توسعه جهت‌گیری فرهنگی دارد، هم در محتوا و هم در تبلور خود نمایانگر یک تغییر و تحول ارگانیک است. توسعه بالا بردن سطح اکتساب ارزش‌های فرهنگی است، بنابراین توسعه نکات زیر را مشخص می‌نماید: اول این که توسعه یک فرآیند است نه یک وضعیت، دوم این که این فرآیند سرانجام به ارزش‌ها بازگشت می‌کند، و سوم ارزش‌های مربوط به مردم موضوع توسعه است، نه ارزش‌های دنیای غرب.

سپس میسرا نکاتی را که در فرآیند توسعه قابل توجه‌اند به قرار زیر توضیح می‌دهد:

وی می‌گوید اقتصاددانان مختلف چپ و راست، رادیکال و محافظه‌کار